

توت فرنگی‌ها کجا هستند؟

مادر پرسید: مانی کجا می روی؟



مادر پرسید: مانی کجا می روی؟

مانی سبدی از داخل انباری برداشت و گفت: می خواهم بروم کمی توت فرنگی بچینیم.

بعد سبد را برداشت و به راه افتاد.

هوا خیلی گرم بود. مانی شانس آورده بود که کلاه حصیری اش را برداشته بود و گرنه صورتش حسابی زیر آفتاب می سوخت.

او با خودش گفت: پر کردن یک سبد توت فرنگی خیلی طول نمی کشد و شروع کرد به چیدن توت فرنگی ها.

همه چیز خیلی خوب پیش می رفت.

مانی تند و تند توت فرنگی می چید و توی سبد می انداخت اما خبر نداشت که یک موش کوچولوی شکمو توی سبدش است.

بعد از مدتی مانی گفت: فکر کنم برای امروز کافی باشد و سبد را نگاه کرد.

سبد خالی بود و فقط یک موش کوچولو توی آن بود.

موش شکمو همه ی توت فرنگی ها را خورده بود.

مانی خندید و گفت: ای شیطان همه را خوردی، حداقل می توانستی چند تا هم برای من نگه داری.

دیگر فرصتی برای توت فرنگی چیدن نبود چون مانی باید به خانه برمی گشت تا مادرش نگران نشود.

مانی سبد خالی را برداشت و به موش توی سبد گفت: فردا باید در جمع کردن توت فرنگی به من کمک کنی.